

دریا مریز



بنیاد اندیشه
۱۳۹۱



علی رضا محمدی

روز ازل تشنه آفرید

برخی از ویژگی‌های شعر ابوطالب مظفری

خجول هرچه رفیقان و رهروان هستم
مباد گردی از این سان سفر، به دامن تان
نصیب گرگ بیابان، نصیب دشمن تان
(مظفری، ۱۳۹۰: ۹۶)

باری، شعر ابوطالب مظفری شعر اجتماعی است. او راوی دردهای بی‌درمان اجتماعی خودش است. مردمی در اجتماعی که فقط زنده‌اند و زندگی نمی‌کنند. او از عروسان ژنده‌پوش و یخزده تاریخش سخن می‌گوید که همه زندگی‌شان را در حسرت پس مانده‌ای لقمه نان دیگران، ساعت‌ها را به انتظار نشسته‌اند.

بختاور آمده است پس شیشه یخزده
ما این طرف تمام‌رگ و ریشه یخزده
او با دو چشم سبز، به پرسش که؛ ای گروه!
یک لقمه از غذای شما می‌شه یخزده؟
(مظفری، ۱۳۹۰: ۱۲)

مظفری از ویرانی‌های سرزمینش می‌سراید، از شب‌های سرد و ساکت بلخ، کابل و غزنه و از سفره‌های خالی‌ای که شرمندۀ کودکان گرسنه‌اند. او از یلان کوردل و خون‌خوار این مرزوبوم حرف می‌زند که به رسم ناخلفی خانه را به دشمن فروخته‌اند. چنین است که به هم‌تبارانش انگیزه می‌دهد که در برابر دیوستم مبارزه کند.

شب هجوم شغالان به قریه‌های خموش
شب غنوده ز فریاد و بانگ نوشانوش
بیا به باره برآییم و جان نثار کنیم
به هدیه بخش غریبان این دیار کنیم.
(مظفری، ۱۳۹۰: ۷۲)

مظفری از کشتی بی‌نوح حرف می‌زند که اسیر طوفان حوادث شده است و هر نااهل برسکان آن فرمانروایی می‌کند. سرنوشت ساکنانش در این میان مهم نیست؛ چنین است که مردن، بی‌خانمانی و بی‌سرنوشتی اتفاقی مهم حساب نمی‌شوند.

ز دشت واقعه بنگر، غبار می‌آید
سمند عشق چرا بی‌سوار می‌آید؟

شعر ابوطالب مظفری، مولود عاطفه و احساس و متکی بر تجربه‌های دیرساله ادبیات فارسی دری است؛ چنین است که ایشان تجربه‌های شخصی، هیجان و احساساتش را با تصاویر زنده طبیعت شکل می‌دهد و در اشیا و پدیده‌ها حالات درونی خود را می‌بیند و رنج و اندوه خود را بر دوش اشیا می‌گذارد تا آن‌ها را هم‌دل و هم‌زبان خود سازد. شعر او حالت توضیحی ندارد؛ بلکه هر بیت آن پیام مستقیم است که تأثیرگذاری آنی بر مخاطب دارد.

تصاویر در شعر مظفری پیوسته و زنجیری‌اند، بی‌آن‌که از هم گسسته شوند، یک‌دیگر را حمایت می‌کنند و بار احساس شاعر را دوشادوش تا پایان شعر با خود انتقال می‌دهند. این‌گونه است که نمادهای تصویری آفریده شده، در این شعرها تنها اشیا نیستند؛ بلکه آرمان‌های نهان و پیدایی چند نسل‌اند که همواره مهر سکوت بر لب داشته‌اند و وادار به خاموشی بوده‌اند که اکنون شعر شده‌اند؛ از این‌رو است که او از رنج مردمش سخن می‌گوید و از سنگ‌سالی و بقچه‌های خالی از عشق که دیرگاهی است خالی از شادی‌اند.

بقچه‌ات از عشق خالی مانده است
وحشت آن سنگ‌سالی مانده است.
(مظفری، ۱۳۹۰: ۸۰)

در طرف دیگر، آوارگی و رنج مهاجرت به شدت روحیه شاعر را تحت تأثیر قرار داده‌اند. او خود آواره بوده است و ترجمان احساس هم‌نوعان بدون شناس‌نامه و خانه به‌دوشش که سال‌ها کوله‌باری از اندوه را به دوش داشته‌اند. در غربت به دنیا آمده‌اند و با نیستی هویتی و انسانی مبارزه کرده‌اند و همواره با اوضاع نابه‌سامان مهاجرت زیسته‌اند.

سراغ خانه گلچهره را به شهر شدم
شبانۀ گفت: «از این کوچه‌سار بار زده است.»
... کلام دست سیاهی غرور ایل مرا
به چارسوی زمین برده است و دار زده است؟
(مظفری، ۱۳۹۰: ۳۳)

و یا:

سفر ملول شد از من، من از سفر خستم

... حلال‌زاده نباشم اگر به رسم پدر
به خصم سفله نخوانیم قصه را از سر.
(مظفری، ۱۳۹۰: ۷۳)

داشتن لحن و بیان حماسی از دیگر ویژگی‌های شعر مظفری است. تیر، کوه، کمند، اسپ، یل، نبرد، شب، سپاه، دشنه، تیغ، بیرق، غرور، سمند، سپاه، دشت، تهمتن و... واژه‌های شکوه‌مند حماسی اند که در ذهن مخاطب به طور کلی، فضای حماسی را ایجاد می‌کنند و شاعر برای برجسته‌سازی موضوع با حس و حالی که در مخاطب ایجاد می‌شود، لحن حماسی را برمی‌گزیند. یلان نامور خطه را به کشتن داد
به رسم ناخلفی، خانه را به دشمن داد.
(مظفری، ۱۳۹۰: ۷۴)

عناصر حماسی در شعر مظفری جایگاه بلند دارد. او هدف‌مندانه و آگاهانه می‌خواهد اشعارش را با پشتوانه قدرت‌مند فرهنگ و ادبیات کلاسیک زبان فارسی دری گره محکم بزند و با به کارگیری از عناصر حماسی در شعرش روحیه ملی را در مخاطب پر رنگ سازد. چو ابرگریه کنم یا چو رعد بخروشم؟
منی که بیرق خورشید مانده بر دوشم
منی که وارث زخم سپاه زنجیرم
منی که وارث هفتاد نسل شمشیرم
(مظفری، ۱۳۹۰: ۱۰۰)

مظفری به مخاطب اندیشه می‌دهد که هرگز سرزمین، ننگ و ناموس‌تان را نذر نگاه دشمنان‌تان نکنید. چشم انتظار سوختن ذره‌ذره کاشانه‌ای‌تان نباشید. این جماعت به ویران‌گری و خون‌آشامی عادت دارند. انتظار نکشید، سنگ‌ها گل نمی‌دهند، امید واهی نداشته باشید، معجزه‌ای اتفاق نمی‌افتد. پس برخیزید!
دل را به رنج عشق بازی آشنا کردم
بستم کمرگاه جنون را سخت تنگ امشب
از هفت خوان خوف هم بگذشت پور زال
دیگر مخواب آسوده، ای پور پشنگ امشب!
(مظفری، ۱۳۹۰: ۵۲)

طبیعت‌گرایی یا استفاده از عناصر طبیعت از دیگر ویژگی‌های شعر ابوطالب مظفری است. اگرچند طبیعت و عناصر آن در عمق نگاه شاعرانه‌ای همه شاعران (از آغاز پیدایش شعر تا امروز) وجود داشته است؛ هر شاعر از دریچه خاص، با نوع نگاه خاص طبیعت را به تماشا نشسته است و در اشعارش انعکاس داده است؛ اما مظفری با طبیعت برخورد ویژه دارد. شب، روز، صخره، سنگ، چشمه، دریا، دشت، جنگل، خورشید، ستاره، بهار، زمستان، آب، صبح، باران و... هر کدام بازتاب‌دهنده درد، دغدغه‌ها، آرزوها، شور و فریادهای آگاهانه اویند. باغ را ز مزه آب فرا می‌گیرد

آب، فریاد، عطش، حلق و صدا می‌گیرد
... کیست این کوه که در ناله خود محو شده است؟
... کیست این شیر که از شور و شکار افتاده است؟
این گلی سرخ که از چشم بهار افتاده است.
(مظفری، ۱۳۹۰: ۹۰)

ابوطالب مظفری با استفاده از سمبل‌ها و به کارگیری عناصر طبیعت به عنوان سمبل؛ امکان‌یابی معنایی واژگانی زبان را برای بیان مفاهیم شعرش بیشتر می‌سازد. او طبیعت را در خدمت اندیشه‌اش برای بیان واقعیت‌های اجتماعی قرار می‌دهد و از طریق عناصر طبیعت به عنوان سمبل به شعرش بار معنایی، مفهومی و عمق بیشتر می‌بخشد. او شاعری است که طبیعت جزء از زندگی‌اش می‌شود و روابط خود با طبیعت را به وسیله کلمات پیوند می‌زند.

از این رو، مظفری در بیشتر شعرهایش، جز منعکس کردن اشیاء آینه‌دانه ذهنش کاری نمی‌کند؛ شاید شعر جز این چیزی دیگری نباشد. او به طبیعت نزدیک است و پدیده‌های طبیعت را با تمام قدرت حس می‌کند و چنین است که طبیعت در شعرهایش ملموس‌تر از هر چیز است.

خفته بودم زیر چتر آب رنگ
از قضا آن شب فرو بارید سنگ
سیل سنگین، سیل سنگ آلوده ریخت
زخم‌های با نمک پالوده ریخت
سیلی از تشویش باران‌های درد
دره روح مرا پُر صخره کرد
... بس که خواب سنگ و آهن دیده‌ام
اینک از آینه هم ترسیده‌ام
(مظفری، ۱۳۹۰: ۷۸)

طبیعت و نمادهای بر گرفته شده از آن، تنها نمایان‌گر اندوه، درد، تنهایی، ستم‌دیدگی و بی‌پناهی شاعر نیستند؛ بلکه با تمام احساس، درک، باور، بیم، امید، شور و شوق، عشق و آرزوهای او نیز وابسته‌اند. به گفته لوجی: «او با عدم می‌جنگد و به همه پدیده‌ها، هستی می‌دهد.» و نیز به گفته رضا براهنی: «شعر جاویدانگی یافتن استنباط احساس انسان است از یک لحظه از زمان گذرا، در جامه واژه‌های شاعر، تکه‌هایی از زمان گذرا را در چارچوب طبیعت، به وسیله واژه‌ها از آن خود می‌کند. شعر در واقع طبیعت ثانی است و در مقابل طبیعت نخستین و شاعر می‌کوشد طبیعت بیافریند که مثل طبیعت واقعی دارای ابدیتی باشد و با آن ابدیت جاویدانگی خودش را تثبیت کند (براهنی، ۱۳۴۷: ۱۹). این گفته براهنی در شعر ابوطالب مظفری احساس می‌شود و این که نمادهای طبیعت تنها نمایان‌گر اندوه در شعر شاعر نیستند؛ بلکه شوق، شور و امید را آن گونه که شایسته است بازتاب می‌دهند. چنین است که هم‌ذات‌پنداری انسان و طبیعت از بارزترین جلوه‌های شعری شاعر به حساب می‌آید.

کنار رود، خرامان دو نواله زار
 دو کبک؛ نه دو کیوتر، دو فاخته؛ نه دو باز
 دو شعله از شب غزنی، دو ماه از فرخار
 دو سرو قد مهاجر، بدون اذن و جواز
 دو نوغزال رمیده ز پای بند امیر
 هلاک فتنه محمود و مکرهای ایاز
 (مظفری، ۱۳۹۰: ۱۹)

موضوع و باورهای دینی از ویژگی‌های دیگر شعر مظفری‌اند. هرچند بازتاب مفاهیم دینی و دین‌باوری در ادبیات فارسی دری را می‌توان دارای سابقه‌ای به قدامت شعر پارسی دانست؛ معارف اسلامی، حدیث شریف، فقه، تفسیر، عرفان اسلامی و تصوف همیشه مورد توجه و عنایت شاعران و نویسندگان زبان فارسی دری بوده‌اند. شاعران و نویسندگان برای شاهد آوردن و باورمندی سخنان‌شان به دین و باورهای دینی رو می‌آورده‌اند. به ویژه با پدید آمدن عرفان و تصوف، بازتاب مفاهیم و باورهای دینی در شعر یک اصل پنداشته می‌شدند و باور بر این بود که با ترویج عرفان و تصوف، شعر هویت محتوایی و پایانی به خود گرفته است؛ اما در ادبیات معاصر فارسی دری شعر آیینی و دینی فصلی و مناسبتی‌اند.

طبیعت و نمادهای برگرفته شده از آن، تنها نمایان‌گر اندوه، درد، تنهایی، ستم‌دیدگی و بی‌پناهی شاعر نیستند؛ بلکه با تمام احساس، درک، باور، بیم، امید، شور و شوق، عشق و آرزوهای او نیز وابسته‌اند. به گفته لوجی: «او با عدم می‌جنگد و به همه پدیده‌ها، هستی می‌دهد.»

اما در شعر مظفری پیوند عمیق میان باورهای دینی، دین‌باوری و ادبیات دیده می‌شود. تربیت در خانواده‌ای با اعتقاد دینی بلند، یادگیری الفبای فارسی دری در مکتب‌خانه، تحصیل در حوزه علمیه و محیط زندگی در یک مکان مقدس (مشهد) بر روحیه شاعر بدون شک بی‌تأثیر نبوده‌اند و شاعر به عنوان مهم‌ترین ابزار تأثیرگذار بر مخاطب از باورهای دینی‌اش به خوبی و آن‌گونه که شایسته بوده است، استفاده کرده است. واژه‌ها و مفاهیمی مانند کعبه، دوزخ، جنت، مسلمان، نماز، محراب، تسبیح، شهید، سجده، زاهد، خدا، نوح، یوسف، سلیمان، بهشت، مریم مقدس، فاتح خیبر، پیامبر، علی و... فراوان در شعرهای مظفری به کار رفته‌اند که از آنان استفاده‌های اجتماعی شده‌اند که نشان از دین‌باوری عقلانی نه معیشتی شاعر دارند.

پاس آن آهن تفتیده که در رزم شگفت
 بر دو دست طلب نفس برادر زده است
 ... کودک از خواب سراسیمه دویده دم در
 که ببیند چه کسی از شب او سر زده است.
 (مظفری، ۱۳۹۰: ۹۲)

اگر شهید نمی‌شدی
 چون سنگ چین مسجدی بودی
 که چوپانان بر گردنه‌ها می‌سازند
 بی آن‌که سجده هیچ زاهدی
 آن را آلوده باشد.
 (مظفری، ۱۳۹۰: ۱۲۰)

